

# هجدهم تیر؛ آغاز یا پایان

گفت‌وگو با عباس عبدی

می‌توانند بروند و با اتکاء بر احساسات جمعی با مسئله درگیر شوند و تا آخر هم این مسیر را ادامه دهند و به نتیجه برسند اینها واقعیت‌هایی هست که در دل جامعه ما وجود داشت. شاید اگر به مرور زمان اصلاحات مسیری دیگر را طی می‌کرد به این جاها نمی‌کشید و این واقعیت‌ها هم در دل جامعه از بین می‌رفتند. مثل آنتنی که در زیر خاکستر قرار دارد و بعد از مدتی خاموش می‌شود، ولی در ۱۸ تیر قبل از خاموش شدن آن اتفاقی رخ داد و بروز پیدا کرد. بنابراین تصورم این است که این پدیده بیش از آنکه منجر به مسائل مهمی بشود واقعیت تکان‌دهنده جامعه ما را نشان داد و اینکه این واقعیت تا چه حد خشن است و چه میزان غیرمنطقی و احساسی است که از هر دو جنبه این موضوع قابل بررسی است. البته آثاری هم داشت مثلاً وحشتی که در دل مخالفان اصلاحات انداخت و یک تغییر تاکتیکی یا حتی یک تغییر جهت‌گیری و استراتژیک ایجاد کرد.

بنابراین ۱۸ تیر خود نشانه‌ای است که دلالت بر امور مهمتری دارد. این امور مهم چه بوده بعد از چه چیزی هویدا شد؟ آیا این خشونت‌های عریان، بی‌منطق و مصون در قتل‌های زنجیره‌ای هویدا نشده بود؟

آنچه معلوم شد ابداً خیلی متفاوت است. شما در پشت قتل‌های زنجیره‌ای نوعی رفتار محاسبه‌گرانه می‌بینید، یک نوع عقلایی عمل کردن ولو اشتباه.

یعنی نوعی عقلانیت ابزاری و معطوف به هدف مشخص بودن و...

بله، قتل‌های زنجیره‌ای در روند محاسبه شده‌ای و در پی هدفی خاص بود. یعنی امران قتل‌ها هدفی داشتند و برای هدف برنامه‌ای را انتخاب کرده و اجرا کردند، بدون اینکه دستخوش احساسات شوند. در حالی که فاجعه کوی دانشگاه اینگونه نبوده است من معتقد نیستم که ۱۸ تیر برنامه‌ای کاملاً طراحی شده بود. اگر هر دو طرف درگیر و یا بخشی از گروه‌های سیاسی توان این را داشتند که چنین برنامه‌هایی با دقت بالا را طراحی و به این سرعت اجرا کنند باید در سایر زمینه‌ها نیز نشانه‌هایی از این کارآمدی دیده می‌شد. بعضی اوقات حادثه اتفاق می‌افتد و ماهیت طرف‌های درگیر نمایان می‌شود. البته به این معنی نیست که هیچ مرحله‌ای از آن برنامه ریزی نشده است، بلکه با وضعیتی مواجهیم که به سرعت شکل می‌گیرد و درون این اتفاق نیروهای هم‌سو یکدیگر را پیدا می‌کنند. فاجعه کوی دانشگاه به طور کلی تفاوت جدی و اساسی با قتل‌های زنجیره‌ای دارد. قتل‌های زنجیره‌ای برنامه حساب شده دامنه‌داری برای رسیدن به اهداف مشخص بود، اما طراحان، در محاسبات خود پاتک و مقاومت اصلاح طلبان را پیش‌بینی نکرده بودند. در حالی که در هجدهم تیر ۷۸ نیروهای مخالف اصلاحات - و حتی اصلاح طلبان - تا سه روز اول سرگردان و سردرگم بودند. اصلاً متوجه نبودند که چه اتفاقی افتاده است و تحلیلی از موقعیت نداشتند. اگر برنامه ریزی شده بود شاهد این سردرگمی آشکار نبودیم. لذا این ماهیت و واقعیت درونی جامعه ما بود که این بساط را رقم زد. خشونتی که آنجا خود را نشان داد در واقع همه را به وحشت انداخت، این وحشت صرفاً از خشونت نبود. وحشت از اینکه ما روی چه



از اینکه وقت خود را در اختیار ماهنامه آفتاب قرار دادید تشکر می‌کنم. گفت‌وگوی ما در مورد واقعه ۱۸ تیر ماه ۷۸ حوادث کوی دانشگاه جنبه‌ها و پیامدهای آن است. در مقدمه می‌خواستم بپرسم که بعد از ۳ سال و در نگاهی از بیرون آیا این اتفاق را جزء اتفاقات تحول‌آفرین می‌دانید. آیا توانسته در فضای سیاسی تغییر بنیادین ایجاد کند و یا تنها اتفاق مهمی بوده که تأثیرات سطحی داشته است. مثلاً در همین حوزه فعالیت‌های دانشجویی به نظر می‌رسد تسخیر سفارت آمریکا جز پدیده‌هایی بود که توانست بر فضای سیاسی کشور تأثیرات عمیق بگذارد، اما مثلاً ۱۶ آذر تنها پدیده مهمی است که به خاطر اثبات احساسات و عواطفی که متکی به تعبیرهای تاریخی هم بوده تنها در سطح فضای سیاسی تأثیرگذار بوده است و چندان در چارچوب‌های کلان مؤثر نبوده. شما ۱۸ تیر را آندکتر مهم می‌بینید که توانسته باشد فضای جدیدی را بعد از خود شکل دهد، یعنی چارچوب‌های فکری و گفتار سیاسی را تغییر دهد یا خیر؟

بعضی اتفاقات پیامدهای جدی دارد. یعنی دلالت بر وضعیت و اتفاقات مهمی دارد که بعضاً معلول‌ها مهمتر از علت هستند. مثلاً پدیده فاشیسم یا جنگ جهانی دوم هر دو، اتفاق‌هایی است که رخ داده و آثار بسیار زیادی از خودشان به جای گذارده‌اند و تحلیل و درک از دموکراسی، درک از نظام بین‌المللی و بسیاری از مسائل بنیادین را تغییر داده‌اند، ولی اینطور نیست که این تحولات در نظام بین‌المللی بالقوه وجود داشته و آن اتفاق آنها را نمایان کرده باشد. بلکه این تغییرات نتیجه و ناشی از آن اتفاق است، اما گاهی اتفاق‌هایی رخ می‌دهد که نشان از وجود پدیده یا پدیده‌های خاصی دارد. مثل آتش زیر خاکستر، فقط کافی است خاکستر کنار برود تا این آتش نمایان شود البته وقتی که نمایان شد آثاری هم دارد اما مسئله اساسی‌تر نمایان شدن آن اتفاق است. به نظر من ۱۸ تیر از این نوع دوم است یعنی پدیده لخت خشونت خود را نشان داد، یا این پدیده که عده‌ای بدون مهار و کنترل وقتی روی ریل می‌افتند جلو می‌روند و فکر می‌کنند تا آخر

قتل‌های زنجیره‌ای در روند محاسبه شده در پی هدفی خاص بود  
یعنی امران قتل‌ها هدفی را با برنامه انتخاب کرده و اجرا کردند بدون اینکه دستخوش احساسات شوند در حالی که فاجعه کوی دانشگاه اینگونه نبود من معتقد نیستم که ۱۸ تیر برنامه‌ای کاملاً طراحی شده بود

زمینی ایستاده‌ایم؟ و با چه کشتی طی مسیر می‌کنیم. وحشت از وضعیت خاص جامعه ما که با یک اتفاق به سرعت به وضعیت بحران، درگیری و خشونت می‌رسد.

**آقای عبدی شما می‌فرمایید در ۱۸ تیر وجه عقلانی ضعیف بود، اما همه خوب می‌دانیم که مخالفان افراطی اصلاحات یکی از پایگاه‌های اصلاحات را دانشگاه و جنبش دانشجویی می‌دانستند، حال اگر ذیل راهبرد النصر بالرعب و بالاشد الرعب، برای ارباب و حذف این پایگاه و در نتیجه تضعیف اصلاحات فاجعه کوی را طراحی کرده باشند، آیا در این طراحی عقلانیت نیست؟**

منظور از رفتار عقلایی، دقیقاً یعنی طراحی عمل مشخصی با یک هدف مشخص و با یک شیوه مشخص که به نتیجه مشخصی برسد. به آن مفهوم کلی که شما می‌گویید بله به این مفهوم سرکوب دانشجویان همیشه در ذهن آنها بوده این یک امر ذهنی است ولی عمل عقلایی به مفهوم دقیق نیست. این پدیده از آن اتفاق‌هایی است که هیچ‌کس نمی‌توانست جلوگیری از آن باشد در عمل عقلایی به هدایت و کنترل عمل دقیقاً اندیشه شده و پدیده قابل کنترل است. در قتل‌های زنجیره‌ای اگر یک روز تصمیم می‌گرفتند که پنجمین نفر را نکشند دیگر می‌توانستند نکشند اگر یک روز تصمیم می‌گرفتند «الف» را بکشند «ب» را نکشند. این کار را می‌توانستند بکنند، ولی قضیه کوی دانشگاه اصلاً اینگونه نیست. وقتی حمله می‌کنند جانباز و بسیجی را هم می‌زنند. اصلاً به نظرم عمل کوی بود. البته منتج از آن زمینه‌ای که شما می‌گویید هست. این زمینه یک فضای مفهومی می‌سازد و برای افراد تصویری کلی را ترسیم می‌کند، ولی آن دیدگاه کاملاً منطقی، جزئی و انضمامی نیست و یک چارچوب کلی است که مثلاً در کوی دانشگاه خود را نشان می‌دهد. طوری که همه مخالفان اصلاحات به اتفاق آن را محکوم می‌کنند. البته امروز ۱۸ و ۱۹ تیر از ذهن یک عده فراموش شده و تنها ۲۲ و ۲۳ تیر به یاد آنها مانده. چون اینها بعداً همه را با هم ترکیب و تطبیق کردند و اتفاق‌های ۲۲، ۲۳ تیر را بسیار بزرگ کردند تا ۱۸ تیر را فراموش کنند. در حالی که خودشان هم می‌دانند که هیچ اقدام براندازانه‌ای اتفاق نیفتاد، ولی علت اساسی این است که می‌خواهند اصل واقعه یعنی واقعه پنجشنبه شب یا صبح جمعه را فراموش کنند. به نظر من این خود دلیل دیگری است که آن اتفاق در چارچوب عقلایی طراحی نشده و امروز هم نمی‌توانیم آن را در چنین چارچوبی تفسیر کنیم.

**یعنی نیروهای مخالف اصلاحات در ۱۸ تیر عقلانی عمل نکردند؟**

در بین نیروهای مخالف اصلاحات بخشی که این کار را کرد اهمیت دارد. من مطمئن هستم نیروها یا فرماندهی که این کار را شروع کرد، نمی‌دانست به اینجا کشیده خواهد شد. این برای همه باید درسی باشد که وقتی چنین فضایی درست می‌کنند، دیگر نتیجه اتفاقات از پیش مشخص نیست و از سوی دیگر لازم نیست که اتفاق به طور کامل حساب شده و برنامه ریزی شده و دقیق باشد. من حتی در مورد قتل‌های زنجیره‌ای هم این اعتقاد را ندارم که همه مخالفان اصلاحات از آن حمایت می‌کردند. اتفاقاً اگر این کار را کرده بودند، خوب بود، به خاطر اینکه معلوم بود همه همفکری و اجماع کرده‌اند. خوب نه به منزله اخلاقی بلکه به منزله پیش‌بینی‌پذیری طرف مقابل. اصلاح طلبان هم باید متوجه باشند که وقتی چنین راه‌هایی باز می‌شود دیگر کنترل از دست آنها کاملاً خارج می‌شود و نتایج آن را نمی‌توانند پیش‌بینی کنند.

**از لحاظ تاریخی یک پیش‌زمینه تحلیلی وجود دارد راجع به دیدگاه مخالفین اصلاحات که معتقد است اردوی مخالفان اصلاحات اصلاً منسجم نیست و خیلی از تصمیمات به اجماع و اجرا نمی‌رسد. لذا ممکن است که رسته‌هایی از این اردو**

برای اینکه هژمونی را در دست بگیرد، اقدامات خودسرانه‌ای انجام دهد. همین تحلیل اقداماتی از قبیل قتل‌ها، فاجعه کوی، برخورد با مطبوعات و دانشگاهیان و... را مانورهای راست افراطی برای هژمونیک شدن در اردوگاه ضداصلاحات می‌داند به نظر شما ۱۸ تیر را نمی‌توان از جمله مانورهای راست افراطی تلقی کرد؟

برای پاسخ به این پرسش باید بحث تحلیلی و تکمیلی کنیم. من معتقدم در این قضیه بعید است اطلاعی وجود داشته باشد، اما به دست نیروهای اصلاح طلب نرسیده باشد به نظر من چنین اطلاعی موجود نیست.

**در واقع شما عوامل اصلی منازعه در حوزه سیاست ایران را در فاجعه کوی در حاشیه می‌دانید؟**

من عامل را فضا و زمینه مخرب می‌دانم، یعنی همان فضای خطرناکی که همه در آن زندگی می‌کنیم به نظر من هر دو طرف باید این عامل را جدی گرفته و از این موضوع درس می‌گرفتند. اصلاح طلبان به طور مشخص باید بدانند که اگرچه نافرمانی مدنی حق مردم است، ولی در صورت دعوت به نافرمانی مدنی نیروهای کنترل‌کننده نافرمانی‌های مدنی وجود خارجی ندارد و ممکن است اتفاقی از این دست رخ دهد و هیچ پتانسیلی برای کنترل و هدایت آن وجود نداشته باشد. اصلاح طلبان اگر می‌توانستند ۱۸ تیر را به شکل مسالمت‌آمیز هدایت و کنترل کنند نتایج آن کاملاً متفاوت از امروز بود، اما تا زمانی که این توانایی وجود ندارد، رفتن به این مسیر ممکن است در مقطع کوتاهی نتیجه‌های مثبت دهد، ولی در نهایت چون هدایت و کنترل نمی‌شود نتایج منفی در پی خواهد داشت. آن طرف هم باید درس بگیرد، همیشه معلوم نیست آن طرف بتواند به این صورت حادثه را جمع کند. این بار به دلایلی اینگونه شد این وضعیت هر آن ممکن است گسترش پیدا کند و اگر گسترش پیدا کند، بساط آنان را برمی‌چیند و اینگونه نیست که همیشه عین و مشابه این اتفاق بیفتد و درست همین روند پیش بیاید و آنان بتوانند از پس آن برآیند. بنابراین ما روی یک زمین خیس و لغزان مشغول فعالیت هستیم و بیش از اینکه خود را معطوف به شکست طرف مقابل کنیم، باید فعالیتمان را در جهت پایداری این زمین معطوف کنیم تا از این راه هر کدام از طرفین بتوانند یک مبارزه باثبات و پیش‌بینی‌پذیر را انجام دهند.

**بنابراین شما در تحلیل قضیه ۱۸ تیر بیش از آنکه بر عوامل تأکید کنید، روی ساختار تأکید دارید؟ ساختی تحت عنوان فضای مخرب.**

بله.

**بنابراین خواهش می‌کنم راجع به این ساخت کمی توضیح دهید.**

بخش اصلی آن برمی‌گردد به وضعیت کلی جامعه ایران و بیش از همه به میزان محدودیت و ممنوعیت آزادی. در چنین ساختی ماهیت و واقعیت وجودی هر فرد در پس خاکستری پنهان می‌شود و شعله وجودی او زیر خاکستر می‌رود. این خاکستر همان فضای بسته است و از بیرون که نگاه می‌کنید، گویی فقط بدون حرارت و سوزندگی است، اما کافی است که جرقه‌ای رخ دهد، اتفاقی بیفتد، بادی بیاید و این خاکستر را کنار بزنند تا درون آتشین خودش را نشان دهد. خاکستر امکان انتقال انرژی بین هسته سرخ آتش با بیرون را کم می‌کند. بنابراین هسته گرم داغ است، ولی انرژی خود را بیرون نمی‌دهد. این انرژی اگر بیرون رود، خطر اینکه آتش زیر خاکستر به طور ناگهانی و غافلانه موجب آسیب و زیان شود، از بین می‌رود. اما متأسفانه در ایران مکرر می‌بینیم که هر سیستمی که حاکم بوده سعی کرده آدم‌ها واقعیت وجودی خود را نشان ندهند. بنابراین اعتقاد این است که تصویر شما از همسایه خود که منبعث از رفتاری است که از

در هجدهم تیر ۷۸  
نیروهای  
مخالف اصلاحات  
تا سه روز اول  
سرگردان و سردرگم  
بودند  
اگر برنامه ریزی  
شده بود  
شاهد این  
سردرگمی آشکار  
نبودیم  
خشونتی که  
آنجا خود را نشان داد  
در واقع همه را  
به وحشت انداخت  
وحشت از اینکه  
ما روی چه زمینی  
ایستاده‌ایم؟



به هر حال به نظر من چهار اتفاق افتاد که دو تا عادی و دو تا غیر عادی بود. در تبیین پدیده کوی باید دو اتفاق غیر عادی را توضیح داد. اما اتفاق‌ها؛ یکی این است که عده‌ای در اعتراض به توقیف روزنامه سلام راهپیمایی کردند و شعار دادند، این عادی است. مراد از کلمه عادی هم یعنی اینکه مگرراً مشابه آن اتفاق افتاده بود. اما اتفاق بعدی غیر عادی بود یعنی جماعتی به این نتیجه رسیده و به نظر می‌رسید توجیه ایدئولوژیک و سیاسی و مذهبی شده بودند که به شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکل ممکن و به گونه‌ای غیرقابل تصور شبانه به دانشجویان حمله کنند. اتفاق عادی دیگر این بود که آسیب دیدگان آن حمله وحشیانه که همه‌گونه ستمی بر آنها رفته بود علیه این جنایت اعتراض کردند و بعد اتفاق غیر عادی دیگری افتاد و آن اعتراض آرام موجه به اغتشاش و شورش کور تبدیل گشت به گونه‌ای که اصل ماجرا را نیز تحت الشعاع قرار داد. اتفاقات عادی برای همه مشاهده کننده‌ها قابل فهم و معنی دار است. اما این ساخت مخربی که شما می‌فرمایید و یا هر سیستم تحلیلی باید دو اتفاق غیر عادی را توضیح دهد. چگونه لباس شخصی‌ها یا فاشیست‌ها یا هر چه اسم آنها را بگذارید به این نتیجه رسیدند که چنین توحشی از خود نشان دهند و چگونه آن تظلم خواهی تبدیل به چیز دیگری شد که حاصل جریانات بعد، نفس آن تظلم خواهی را به حاشیه برد؟

بخش دوم واقعه را من به دو قسمت تقسیم می‌کنم. یکی فرماندهی و دیگری عوامل ضرب و شتم. در بخش فرماندهی همان ایده پیروزی با رعب و وحشت غالب بوده است و این ایده‌ای است که فرماندهی را ترغیب می‌کند که چگونه برخورد کند، اما عامل اجرایی اینگونه نیست. چون بسیاری از عوامل اجرایی اصلاً اعتقادی به این سیستم ندارند. ما اینها را می‌شناسیم چندان پیچیده نیستند. اکثر آنها اصلاً اعتقادی به این سیستم ندارند، اما مسئله مهمی که کسی به آن نپرداخت و به نظر من در

او مشاهده کرده اید تصویر واقعی همسایه شما نیست و نیت فرد می‌تواند چیزهای کاملاً متضادی با آنچه نشان می‌دهد، باشد. کم هستند آدم‌هایی که سعی کنند خود را آنطور که هستند نشان دهند. به همین دلیل است که نمی‌توانید از روی ظاهر ایرانی‌ها باطن آنها را بخوانید و این خصلت دیرپایی است که در استبداد ایرانی پرورش یافته و نهادینه شده است.

اتفاق ۱۸ تیر به خوبی نشان داد در عمق واقعی جامعه و در لایه‌های زیر خاکستر آن چه اتفاقی در جریان است. این اتفاقات عمیق و واقعی مثل تمساح‌های بزرگ درون برکه است. تمساح هیکل خیلی بزرگی دارد، ولی وقتی در برکه زیر آب می‌رود، گویی ماهی کوچکی است، چون ظاهراً آب اصلاً تکان نمی‌خورد، اما کافی است موجودی در این برکه بیفتد تا معلوم شود چه ازدهایی از دل این برکه بیرون می‌آید. آنجاست که آدم جهنم واقعی را زیر این آب‌های بسیار ساکن و راکد می‌بیند و این برخلاف آب دریاست که کلی موج دارد، ولی چنین اژدهایی در آن نیست. ساختار استبدادی ایران چنین حالتی دارد و ۱۸ تیر این واقعیت را عیان کرد و از نشانه‌های آن مشخص شد انسان‌های این جامعه چگونه‌اند؟ در غیرمنطقی و احساسی بودن. در گوش نکردن حرف دیگران، حتی همفکران و ... البته ممکن است گفته شود گروه سیاسی خاصی اغتشاشات را ایجاد کردند. به نظر من در نتیجه فرقی نمی‌کند، عامل آن هر چه که باشد، مهم این است که می‌تواند ایجاد شود و هیچ‌کس هم نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، لذا گسترش می‌یابد و به اغتشاشات بعدی کشیده می‌شود. لذا این ساخت مؤثر، به فضای غیرشفاف و غیرآزاد ایران برمی‌گردد.

آقای عبدی اگر ممکن است در مورد نقش این ساخت در مراحل مختلف اتفاقات کوی دانشگاه توضیح دهید. من پدیده کوی را به چهار مرحله تقسیم می‌کنم، البته شاید در این تقسیم‌بندی گرایش‌ها و پیش‌فرض‌ها موجب خطا شود، اما

**اصلاح طلبان  
به طور مشخص  
باید بدانند که  
اگرچه نافرمانی مدنی  
حق مردم است  
ولی در صورت  
دعوت به  
نافرمانی مدنی  
نیروهای  
کنترل کننده چنین  
نافرمانی‌های مدنی  
وجود خارجی ندارد  
و هیچ پتانسیلی  
برای کنترل  
و هدایت آن  
وجود ندارد**

درک عوامل اجرایی فاجعه کوی مهم است موضوع لذت ناشی از اعمال خشونت است. وقتی نیروی آموزش می بیند که دیگران را سرکوب کند، آن نیرو بعد از مدتی آموزش و بعد از اینکه وظیفه و هویت خود را سرکوب دیگران دانست، باید فرصت پیدا کند که دیگران را بزند و گرنه به لحاظ روانی مسئله دار شده و از بین می رود. به همین دلیل مهم است که در فاجعه کوی عواملی را می بینید که آدم های مذهبی و انقلابی به معنای مورد نظر مخالفان هم نیستند. ولی وظیفه و هویتشان سرکوب و زدن است. در این صورت سیستم به لحاظ روانی پیچیده می شود. کسی ۱۰ ۱۵ سال پیش تعریف می کرد که دوستی قدیمی داشتم که بعد از مدتی دیدم با وی نمی توانم حرف بزنم. وقتی حرف می زدم ناراحت و عصبی می شود و حتی با خانواده و دوستان خود درگیر می شد و تنگ کاری می کرد. بعد فهمیدم که بازجو شده است. وظیفه و شغل او باعث شده که دیگر حال و حوصله نداشته باشد. طبیعت او این شده است. سرکوبگری یک شغل است، شما نمی توانید پلیسی را تربیت کنید که با زدن بیگانه باشد، کار او گرفتن و زدن هر دشمن فرضی یا واقعی است. البته در شرایط متفاوت شدت و ضعیف دارد، حالا اگر کسی به طور ویژه و خاص برای این کار تعلیم داده شود. در آن شب خاص مثل گرسنه قحطی زده ای است که ناگهان وارد سالن غذا شود، واکنش او معلوم است. آن نیرویی که برای سرکوب تربیت شود، آن شب زمان او جرح و لذت بردنش بود. بنابراین دیگر نگاه نمی کند که این دانشجوی جانباخت است، مسلمان است، یا اینکه اصولاً در حادثه بوده است یا خیر؟ این کتاب قرآن است. اصلاً برای او فرق نمی کند که به عضو یک انسان آسیب می زند یا کامپیوتر؟ به نظرم حتماً باید روانشناسی این افراد را در تحلیل خود نظر بگیریم. اگر کسی می توانست به دور از احساسات و کاملاً مستند از آنها فیلم بگیرد، مطمئن باشید حالت آنها در هنگام ضرب و جرح و تخریب خیلی شبیه به حالت یک آدم گرسنه در هنگام غذا خوردن بود.

اصلاً فرقی برای او ندارد و مهم نیست که برای چه می زند و یا چه کسی را می زند؟ او تربیت و ساخته شده که بزند و نتیجه کار اصلاً برای او مهم نیست. او لذت آن را می برد، پس به نظر من ابتدا باید سطح تصمیم گیری را از سطح عوامل اجرایی تفکیک کنیم. در مورد عوامل اجرایی آنچه گفتم بسیار مهم است. آنها خانم چادری را هم می زند، باحجاب را می زند، بی حجاب را هم می زند. اصلاً تفاوتی برای آنها نمی کرد. اتفاقاً باحجاب ها را بیشتر می زند. عقده هایی دارند که سر آنها خالی می کنند. لذا آن اتفاق دوم را که شما توضیح دادید، به یک سطح نمی توان تقلیل داد عاملی که برخورد می کند انگیزه ها، مسائل و همه چیزش با آن عاملی که تصمیم گیری و فرماندهی می کند، متفاوت است.

#### رابطه با ساختار مخرب موضوع چیست؟

نقش ساخت مخرب موضوع در واقع اینجاست تمام آن چیزهایی که از افراد به عنوان الگوی یک آدم خوب و یک نمونه ایده آل ساخته و تصویر کرده ایم به محض پیدایش زمینه مناسب محو شده و ماهیت و ذات درونی افراد معلوم می گردد. اینجاست که ماهیت افراد چه آموزش سرکوب دیده باشد، چه دانشجوی باشد، چه روزنامه نگار و چه سیاستمدار یا هر چیز دیگر، معلوم می شود.

اینکه بخشی با برنامه خاصی فرماندهی می کنند را نمی توان نوعی طراحی محسوب کرد؟

نه، حتی اگر طراحی کرده بودند طرحشان ناقص بود. زیرا دنباله آن را پیش بینی نکرده بودند. در غیر این صورت آنطور منفعل نمی شدند. از آن گذشته آموزش دهندگان ابتدا خشونت را در برابر دشمنان این ملت و مملکت و انقلاب آموزش داده و تجویز می کنند، اما وقتی که خشونت و ارباب را آموزش و اصل

قرار می دهند. این خشونت آتشی است که دیگر خشک و تر را تفکیک نمی کند و به بدترین شکل خود را نشان می دهد به شکلی که حتی معلم و مجری خشونت را نیز به انفعال می اندازد.

یک بخش دیگر از فاجعه کوی هم به نظر بنده غیرعادی است، یعنی هر سیستمی که این پدیده را توضیح می دهد باید تبیین کند که چگونه اعتراضات عادی دانشجویان آسیب دیده به اغتشاشات کنترل ناپذیر با اهداف متکثر و سازمان های کوچک و سیال تبدیل شد.

من وقتی که اجتماعات آنان را در دانشگاه تهران و خیابان های اطراف دیدم، گفتم که آقای خاتمی باید یک سرمایه خود را هزینه حل این معضل کند و به میان دانشجویان بیاید، البته ایشان نیامد. آنها هم که آمدند، از اینکه دانشجویان به سخنانشان وقعی نهند، باکی نداشتند. ولی آقای خاتمی می خواست در شرایطی بیاید و جلوی آنها را بگیرد که حرف او را گوش کنند و چون می دانست گوش نمی کنند، بنابراین نیامد. نه اینکه نخواست یا اینکه موافق نبود قضیه فیصله یابد. البته اگر ایشان غائله را جمع می کرد امروز یکسری می گفتند بله اگر آن روز جلوی دانشجویان ول می شد، خیلی کارها می توانستند بکنند. به هر حال همان روزها مشخص بود که هیچ نظام کنترلی برای حرکتی که به وجود آمده بود وجود ندارد و توفیقی در نهایت به همراه نخواهد داشت. آن رفتارها به آن شکل، در چارچوب جنبش اصلاحی معنا نمی داد. اگر ما می خواستیم یک رفتار اصلاحی کنیم دانشجویان باید در کوی می نشستند، دهانشان را هم می بستند و می گفتند ما به درد ما رسیدگی نشود از اینجا بیرون نمی رویم. هیچ کاری هم نمی کنیم. اصلاً سکوت می کنیم. اما وقتی چهار نفر به خیابان ریختند و علمدار و پرچمدار آنها شدند، چون تشکیلات قوی نداشتند دنباله رو افرادی شدند که هویتشان، اهداف و خاستگاهشان معلوم نبود و این نیز همان ماهیت اینطرف بود که نشان داده شد. همان مخاطبانی که تا دیروز از اصلاحات، گفتمان و گفت و گو حرف می زدند وقتی این اتفاق افتاد تمام سخنرانان اصلاح طلب را از همه طیف ها به باد تمسخر گرفتند و هو کردند. یعنی این ماهیت فرصت پیدا کرده بود تا چیزهایی که در مکتوبات قلبی اش بود را بروز دهد و دوگانگی ظاهر بیرونی و این ماهیت واقعی حاصل آن ساخت مخرب است که در ابتدا اشاره شد این فضا به گونه ای بود که حتی دیگرانی که مشی آنان را قبول نداشتند مجبور شدند از آنان تبعیت کنند. در کوی دانشگاه کسی نتوانست صحیح و کامل صحبت کند، مگر اینکه حرف های مخاطبان را تأکید و تکرار کرده باشد. هر کسی می خواست چیزی بگوید به او صد اتهام می زدند. قضیه ای که در تیان آمن هم کمابیش رخ داد و اگر آن اتفاقات رخ نمی داد دانشجویان می توانستند خیلی کارها بکنند. این همه ناشی از ساختار مخرب است که در جامعه شناسی نوعی از ساختار تشدیدکننده است. مثل بهمن که از کوه شروع به حرکت می کند و یا مثل کسی که پیش می رود و به دلیلی موقعیتش بهبود پیدا می کند فکر می کند که باز هم می تواند این راه را ادامه بدهد و جلو برود مثلاً در بعضی معاملات صوری شرکت کرده و برنده می شوند. اما سرانجام ورشکسته می شود و تمام زندگی اش بین می رود. این همان ساختار مخرب تشدیدکننده است. فرد در اولین قدم می بیند که همه احساس همدلی کردند، لذا مطالبه را بالاتر می برد و رفتار را تندتر می کند، اما بعد از اینکه روی ریل افتاد اصلاً راه بازگشت به عقب بسته می شود، چون اگر بازگشتی کند به منزله شکست تلقی می شود شما وقتی از پله اول به پله چهارم رفتید برگشتن شما به پله سوم یا توقف در پله چهارم شکست تلقی می شود. دانشجویانی در آنجا سرمدار شدند که الزاماً در جنبش دانشجویی شناخته شده نبودند. چون آن کسی که شناخته شده است احساس مسئولیت و پاسخگویی می کند و فردا اگر رفتار نتیجه نبخشد، احساس شکست می کند

تمساح  
هیكل خلی بزرگی دارد  
ولی وقتی در برکه  
زیر آب می رود  
گوی ماهی کوچکی  
است  
و آب اصلاً تکان  
نمی خورد  
فقط کافی است  
موجودی در این  
برکه بیفتد  
تا معلوم شود  
چه اژدهایی  
از دل این برکه  
بیرون می آید  
آنجاست که آدم  
جهنم واقعی را  
زیر این آب های  
بسیار بسیار ساکن  
و راکد می بیند  
ساختار استبدادی  
ایران  
چنین حالتی دارد

و خود را سرزنش می کند. تمام اصلاح طلبان اصل جنایت را محکوم می کنند و شاید بیشتر اجتماع کنندگان خواهان پیگیری آن جنایت بودند، ولی به محض اینکه موافق دانشجویان حرف نمی زدند، به بدترین شیوه های ممکن با آنها برخورد می شد. در تحلیل شما آن ساخت مخرب باید بتواند فارغ از نقش عوامل کنترل گروه یا عوامل دخیل توضیح دهد که چگونه یک اعتراض آرام تبدیل به یک شورش کور شد؟

این جو ابتدا حقانیت دارد، متناسب با حقانیت خود پیشرفت می کند، ولی چون ساز و کار عقلانی بر آن حاکم نیست، یعنی بین اهداف و ابزار خود نمی تواند ارتباط منطقی ایجاد کند و از سوی دیگر اصلاً نهاد و جمعی ندارد که این کار را انجام دهد، بنابراین ساز و کار آن مبتنی بر احساسات است. هر کس شعار تندتری بدهد جلوتر می رود و بقیه را دنبال خودش می کشاند.

**پس مخرب بودن این ساخت در این است که نهاد ندارد؟**  
بله، هیچ نهاد مدنی وجود نداشت. اگر نهاد دانشجویی قدرتمند و فراگیری وجود داشت و نیز با نهادهای مدنی بیرون دانشگاه ارتباط داشت مطمئن باشید کار به اینجا نمی کشید.  
**در قتل های زنجیره ای یا ترور آقای حجاریان هم عوامل اجرایی جنایت میل به خشونت داشتند و لذت می بردند؟**

عاملین قتل های زنجیره ای با عاملین ترور حجاریان فرق می کنند. من حکمی که علیه عاملین قتل های زنجیره ای دادند را کلاً از لحاظ قانونی مردود می دانم. علت این است که متهمین ادعا کردند که دستورالعملی اداری را انجام داده اند و واقعاً هم همینطور است. آنها بارها و بارها از این کارها کرده اند. این جزو کار آنها بوده است. کسی که یک نفر را اعدام می کند، اصلاً ممکن است فرد خشونت طلبی هم نباشد، بلکه وظیفه اش را انجام می دهد. یعنی اولو غیر قانونی می گویند این را اعدام کنید و او گویی تیری به یک سیبل شلیک می کند. این سیبل می تواند آدم باشد یا هر چیز دیگر. این موضوعش فرق می کند با وقتی که یک نفر می خواهد با کشتن کس دیگری و با خشونت عریان لذت ببرد. من معتقدم عاملین قتل های زنجیره ای بیش از اینکه از خشونت فردی علیه افراد لذت ببرند، یک برنامه را انجام می دادند. برنامه ای که حتی جزئیات آن نیز مشخص بوده و عامل برنامه وظیفه خود را انجام می داده. اما در مورد ترور آقای حجاریان اصلاً قضیه اینطور نیست. متأسفانه پرونده اینها دقیق رسیدگی نشد. اگر دقت کرده باشید در جنوب شهر گروه و تیپ آنها ویژگی خاصی داشت. بارها به افراد دیگر تیراندازی کرده بودند، باجگیری کرده بودند، انواع و اقسام اتهامات وجود داشت. من نمی خواهم بگویم همه آنها یکسان بوده اند، ولی کلاً در تیپ آنها، این خشونت وجود دارد که البته آنها هم با عاملین جنایت کوی فرق دارند. آنها انتخاب کرده بودند که حجاریان را بزنند، اما در کوی اصلاً قضیه اینطور نیست. من بحث عاملین را می گویم نه فرماندهان. در کوی آمدند تا بزنند و در این موضوع انتخابی در کار نبود.

من خبری در این قضیه داشتم که وقتی اینها مأموریتشان تمام می شد با لذت تمام مواقع را تعریف می کردند و نمی گفتند که دشمنان این مملکت را چه کار کردیم، کفار را چه کار کردیم، به این موضوع کاری نداشتند. زدن، شکل زدن و چگونه زدن مهم است و از این موارد حرف می زدند و لذت می بردند، نه اینکه مثلاً کفار را فلان کردیم، منافقان را کشتیم و یا دانشجویان را چه کار کردیم. صحبت از لذت سرکوب و لذت اعمال خشونت بوده، نه لذت اینکه یک فرد خاصی را سرکوب کرده اند. کاری به این موضوع نداشتند. هر کسی را که خوشش آمده، زده. اینها به نظر من کمی متفاوت است.

از این ساختار کلی مخرب که بگذریم، به نظر می رسد که بستر این اتفاقات را ساخت ها و عوامل دیگری آماده کرده بودند. مثلاً چرا در ۱۱ اسفند که دانشجویان فعال سیاسی

در جلوی دانشگاه حاضر بودند و با حزب الله و انصار درگیری هایی داشتند، وسعت و کیفیت خشونت با کوی اصلاً قابل مقایسه نبود، در حالی که این ساختار مخرب همان موقع هم کم و بیش وجود داشت. شما عوامل دیگری را در زمینه سازی فاجعه کوی مؤثر نمی بینید؟

اینکه مثلاً در فلان روز هم می توانست این اتفاق بیفتد درست نیست. به خاطر اینکه مجموعه ای از شرایط در زمان خاصی با هم جمع می شود از آن گذشته این برنامه قرار نیست هر روز اتفاق بیفتد یا هر بار که اتفاق می افتاد به این شکل باشد بیشتر اگر اتفاق می افتاد این بار دیگر اینطور رخ نمی داد. البته آنها آمادگی هایی بعد از بستن سلام داشتند. اصلاً اگر این اتفاق هم نمی افتاد، آنها آمادگی خودشان را داشتند. بنابراین آن آمادگی حاصل از آموزش، به سرعت تبدیل به وقوع آن جنایت شد. دلیل دیگر به نظر من شب بودن زمان حادثه بود. اگر در روز اتفاق افتاده بود، امکان نداشت به اینجا کشیده شود. یعنی به سرعت جمع می شد. آن موقع اگر حتی به کوی می رفتند، چهار نفر را هم می زدند، زود تمام می شد و می آمدند بیرون. این جنایت از شب تا صبح طول کشید، طی چند مرحله. اگر روز بود اصلاً چنین اتفاقی نمی افتاد و سریع جمع و جور می کردند. این دو عامل سبب شد که فاجعه در این زمان خود را بروز دهد. صرف شب بودن آن تحریک کننده بود. برای اینکه به احتمالاً خبرنگاری بوده، نه مردمی، نه مسئولی، در شب کسی نمی بیند چه کار کرده اند، ولی در روز به هیچ وجه این اتفاق به این شکل رخ نمی داد.

**ارزیابی شما از عملکرد دانشجویان، اصلاح طلبان و آقای خاتمی در جریان فاجعه کوی دانشگاه چه بود؟**

همه بدون استثنا شکست خوردند. اما مخالفان اصلاحات هم چیزهای زیادی را از دست دادند که دیگر قادر به جبران آن نیستند. در ۱۸ تیر مخالفان اصلاحات کاملاً ناامید و مأیوس شدند، همچنین نحوه برخورد آنها با قضیه و اینکه در نهایت به دلیل اتفاقاتی که در ۲۲، ۲۳ تیر رخ داد، حاضر نشدند که آن جنایت را رسیدگی کنند. بار بسیار بسیار سنگینی از لحاظ استراتژیک و تاریخی به دوش آنها گذاشت که به هیچ وجه از آن خلاصی ندارند. اما اصلاح طلب ها نشان دادند که تا اینجا خوب آمده بودند آنها نشان دادند که رفتارهایی را که محکوم می کنند به دلیل ترس از همین نتایج آن بود، ولی اینجا شخص آقای خاتمی باید به میانه میدان می آمد. من تردیدی در این ندارم. ایشان نباید سکوت می کرد. وقتی چنین اتفاقی بیفتد، سکوت معنا ندارد. اینکه حرفی بزنیم یک چیزی را محکوم کنیم، یک چیزی را محکوم نکنیم. برای یک رئیس جمهور معنا ندارد محکوم کردن و نکردن کار آدم های عادی است ریس جمهور باید شنیده و یکشنبه می آمد و شخصاً به دانشجویان قول رسیدگی می داد یا خیلی صریح می گفت من هیچ کاری نمی توانم بکنم یا باید می گفت من این کار را می توانم بکنم از دانشجویان هم می خواهم اصلاحات را بسنج می کرد و روز یکشنبه یا حداکثر ظهر دوشنبه در دانشگاه تهران قضیه را تمام می کرد. ولی همه در خوف و رجا بودند از یک طرف می دیدند که قدرت ندارند تا قول مجازات عاملین را بدهند اصلاً ابزاری در دستشان نیست. بنابراین نتوانستند به دانشجویان قول قطعی بدهند. اگر چه هرکس قول می داد دادگاه کوی همین می شد که شد و آبروی او می رفت. از طرف دیگر درگیری و خشونت هم به نفع جامعه نبود. بعد از سه روز دیگر امکان تداوم نداشت به همین دلیل اصلاح طلبان خود را کنار کشیدند و این گناه دیگری است. این راه سوم گناهش کمتر از دو راه دیگر نبود. اصلاح طلبان باید به هر قیمتی غائله را تمام می کردند. آقای خاتمی باید این کار را می کرد. هیچ کس دیگر قدرت این کار را نداشت البته من معتقدم که ایشان می توانست این کار را بکنند.

**وقتی که اجتماعات در دانشگاه تهران و خیابان های اطراف دیدم گفتم که آقای خاتمی باید کل سرمایه خود را هزینه حل این معضل کند و به میان دانشجویان بیاید البته ایشان نیامد آقای خاتمی می خواست در شرایطی بیاید و جلوی آنها را بگیرد که حرف او را گوش کنند و چون می دانستد آن نفوذ را ندارد بنابراین نیامد**



**ماجرای ۲۳ تیر و دیگری دادگاه، این درهم آمیختگی را چگونه می بینید و از اصل واقعه در آنچه امروز می بینیم چه برداشتی دارید؟**

چند عنصر متفاوت در ۱۸ تیر وجود دارد که باید از هم تفکیک کنیم. یکی اینکه اتفاقاتی که دوشنبه و سه شنبه رخ داد مفهوم دیگری از واقعه ۱۸ تیر را تبیین کرد. در واقع امر هیچ پدیده ای مفهوم ذاتی و ثابتی را ندارد بلکه مفهومی که به آن مسلط می شود، اهمیت دارد. ممکن است من و شما نپذیریم، ولی درک رسمی از ۱۸ تیر چیز دیگری شد و مفهوم دیگری به آن تحمیل شد. حکمی که علیه مرحوم ابراهیم نژاد دادند، خیلی چیز جالبی است. انواع و اقسام اتهامات علیه او در شب تیره و تا با جزئیات اثبات شد، اما نتوانستند مشخص کنند

چه کسی آمده و اینها را کتک زده. کشتن را هم گفتند تیر غیبی خورده است و... یعنی مظلومانی که در روزهای اول برای آنها می گریستند، بعدها با تحمیل آن بار مفهومی، مستحق مجازات هم شدند.

بنابراین در ۲۳ تیر مفهوم دیگری به اصل اتفاقات ۱۸ تیر تحمیل شد. ۱۸ تیر یک خواست داشت دانشجوی یک پیام داشت و آن رسیدگی به جنایت بود. البته بدون اینکه راهی را برای پیگیری بگذارند و یا بدون اینکه مجموعه ای را فقط حول این هدف بسیج کنند و قدرت هدایت و کنترل آن را داشته باشند. لذا به سرعت از این هدف به اهداف دیگر کشیده شدند این اهداف دیگر به آن هدف اولیه که همه را می توانست حول خود بسیج کند استیلا یافت و موضع افکار عمومی هم نسبت به آن اهداف دیگر کاملاً متفاوت و دگرگون شد. به همین دلیل آن هدف اولیه هم تحت الشعاع آن اهداف ثانویه قرار گرفت. در مورد دادگاه تصور من این است که واقعتاً دادگاه ما همین است، راهپیمایی ۲۳ تیر، اصل واقعه ۱۸ تیر را به محاق فراموشی سپرد. البته بسیاری از مردم عادی و اصلاح طلبان در این راهپیمایی هم شرکت کردند. خیلی از آنها بین اصل جنایت و اتفاقاتی که بعداً رخ داد تفکیک قائل شدند، اما مسئله اساسی این است که دیگر بعد از آن راهپیمایی، نمی شد عوامل اصلی ۱۸ تیر را مجازات کنند به خاطر اینکه اوضاع بعدی جنایات قبلی را به لحاظ سیاسی توجیه کرد، در نتیجه عوامل را نمی شد مجازات کرد. دقت کنید که بحث ما در منطق سیاسی است نه اخلاق و حقوق، به همین دلیل از ابتدا هم معلوم بود که جز نمک پاشیدن به زخم ها چیزی در پی نخواهد داشت و به نظر من اینها روی این قضیه اصرار داشتند که از هر طریق روی زخمی که هست نمک بپاشند. البته در بلندمدت این خطای آنهاست، ولی چون در این مسیر آمده بودند دیگر نمی توانستند برگردند و اگر با عوامل برخورد می کردند، خیلی برای آنها مشکل به وجود می آمد. هم اکنون هم وقتی در موارد دیگر به عوامل می پردازند، این مشکلات برای آنها پیدا می شود و عوامل اجرایی مسئله دار می شوند.

**آن تغییر اهداف را شما چگونه توجیه می کنید؟**

تغییر اهداف اینگونه نبود که مثلاً جمعی این اهداف را

باید در سطح قدرت صحبت می کرد و برای برخورد با عاملین این قضیه تصمیم می گرفت. حتی تعویض فرماندهان نیروی انتظامی هم خیلی می توانست مؤثر باشد. بنابراین ما خطا کردیم. من نمی خواهم بگویم دانشجو تقصیر دارد، اصلاً این اعتقاد را ندارم. واقعتاً دانشجو همین است، نباید آنها را یک عنصر اساسی باتجربه و مؤثر بدانیم. به ویژه وقتی که نهادهای مدنی ضعیف هستند و امکان مانور برای عناصر منفرد و غیرمشکل فراهم می شود، دانشجو نمی تواند مثل یک آدم مسن و باتجربه تصمیم بگیرد و رفتار کند. من نمی خواهم بگویم دانشجویان مقصودند، البته کار آنها را قبول ندارم، ولی اگر من هم جای آنها بودم کم و بیش همانگونه رفتار می کردم، چرا که ساختار چنین حکم می کرد. من اگر عضو شورای تحکیم بودم، حتی اگر می رفتم جلوی آنها می ایستادم فوری محکوم به نفوذی بودن و لباس شخصی بودن می شدم. این مشکل ساخت سیاسی است. ما هیچ وقت نمی توانیم دانشجو را مقصر بدانیم، چون مسئولیتی متوجه او نیست و لذا اصلاً انتظاری از او نداریم. این رفتار طبیعی اوست. من هم می رفتم حرف من را گوش نمی کردند. صد تا متلک به من هم می گفتند به گنجی و عزت الله سبحانی هم می گفتند. هر کسی آنجا می رفت متلک می شنید. اصلاح طلبان و به ویژه خاتمی باید در این وضعیت محکم بر جای خودش می ایستاد و غائله را جمع می کرد. دانشجو هرچه می خواست بگوید و هر کاری می خواست انجام دهد. اصلاح طلبان باید کار خودشان را انجام می دادند. نباید دنباله رو دانشجو می شدند. به نظر من دانشجویان ما نه در عمل خیر مؤثرند و مسئولیت دارند و نه در عمل شر. من معتقدم اینکه انتظار داشته باشیم در ساختار سیاسی موجود دانشجو از خود عقلانیت بروز بدهند، انتظار صحیحی نیست.

**آقای عبدی تبعات این حرف را هم قبول دارید؟ مثلاً در مورد تسخیر سفارت آمریکا هم می توان این مینا را تعمیم داد؟**

کاملاً قبول می کنم و با همین زاویه به دهه اول انقلاب هم نگاه می کنم. اینکه آن عمل خوب یا بد بود بحث دیگری است. تسخیر لانه جاسوسی می تواند خوب یا بد باشد، اما من نه اگر خوب باشد حاضرم نان خوبیش را بخورم، نه اگر بد باشد خوب بدیش را. معتقدم مسئولیت آن هم با متوسطین جامعه است. میانگین ها کجا بودند که نتوانستند چند دانشجو را قانع کنند که کار دیگری را انجام دهند. آنها باید جواب دهند اگر در ۱۸ تیر هم ما نتوانستیم دانشجو را متقاعد کنیم خود ما باید پاسخگو باشیم. ببینید من دائماً خطاب به آقای خاتمی و اصلاح طلبان است. این نشان دهنده تعهد من به این اصل است. از آن گذشته من خطا را به خودم نسبت می دهم. من باید بتوانم دانشجو را قانع کنم، نه فقط قانع لفظی، بلکه از نظر تشکیلاتی هم باید قانع کنم. باید از لحاظ تشکیلاتی آنقدر قوی باشیم یا تشکیلات دانشجویی قانع و متحد و مؤتلف خود داشته باشیم که مانع این کار شود. اگر این کار نشده، چرا دانشجو تقصیر دارد؟ تا چه وقت می خواهیم تقصیر را برعهده دانشجو بگذاریم به نظر من به لحاظ سیاسی نه کار خیر دانشجو به پای اوست و نه کار شرش.

اگر دانشجویان در گذشته انقلاب هم کردند باید این انقلاب را پای میانگین ها و متوسط های سنی آنها گذاشت. امروز نیز مسئولیت عمل دانشجویان با ماست که مسن تر هستیم. این معادله را به نظر من کلاً باید عوض کنیم. من اگر توانم دانشجو را قانع کنم این ضعف من است، من نمی توانم به دانشجو بگویم چرا قانع نمی شوی من باید بتوانم قانع کنم در گذشته هم اگر کسی نمی توانسته دانشجو را قانع کند و حرف او را نمی خواندند، ضعف خودش بوده است.

**حالا بعد از ماه ها وقتی به ۱۸ تیر و فاجعه کوی نگاه می کنیم، آن را درهم آمیخته با دو واقعه دیگر می بینیم.**

**من حکمی که علیه عاملین قتل های زنجیره ای دادند را کلاً از لحاظ قانونی رد می دانم علت این است که آنها ادعا کردند که دستورالعملی اداری را انجام داده اند و واقعاً هم همینطور است آنها بارها و بارها از این کارها کرده اند این جزو آن کار آنها بوده است**

گسترده از هوکننده حمایت کند و لذا تنها به نقض حقوق انسانی دانشجویان اعتراض می کند و حمایتش در سطح دفاع حقوقی می ماند، نه اینکه دفاع کردن را قبول ندارد، چون در سیاست فقط قبول داشتن و نداشتن نیست و عوامل متعددی در یک بخش مؤثرند.

به هر حال اگر وضعیت را تا دوشنبه حفظ می کردند و گسترش پیدا نمی کرد، اتفاق های خیلی مهمتری در این مملکت رخ می داد.

**اما دفتر تحکیم تا آنجا که توانسته از حقوق دانشجویان زندانی دفاع کرده است؟**

در این مورد خاص دفاع تحکیم چندان اهمیت سیاسی ندارد. اگر یک نفر از مشارکت را بگیرند دفاع دیگران از او خیلی متفاوت است با دفاعی که خود مشارکت از او می کند یا دفاعی که مجاهدین انقلاب از آقاجری می کند، با دفاعی که مشارکت از وی می کند، متفاوت است

**در مورد رأی دادگاه و تأثیر و تأثرش در آن ساخت مخرب کمی توضیح دهید.**

من اگر جای دانشجویان بودم به هیچ وجه شکایت نمی کردم. این راه روشن است آقای حجاریان چرا شکایت نکرد. دو دلیل وجود دارد، یکی اینکه اخلاقاً کار غلطی است. چرا از مشتی عامل اجرایی شکایت کنیم. من بارها گفته ام برای اینها به همان اندازه ای دلم می سوزد که برای دانشجویان. آنها نیز قربانی این وضعیت هستند عامل اجرایی هم بدبختی مثل بقیه است. کسی که زندان می رود یک آرمانی، ایده ای برای خودش دارد، ولی آن بازجوی بدبخت چه؟ واقعاً من نمی دانم برای چه باید از آنها شکایت کرد؟ ولی یک دلیل دیگر هم دارد. انسان وقتی زمینی را حفر می کند که آب از آن در آورد، هنگامی که عرفاً اعتقاد بر درآمدن آب باشد، کندن زمین منطقی است. در غیر این صورت کندن چاه عملی غیرمنطقی است. اگر چاه قضایی ما آب داشت هیچ وقت فاجعه کوی رخ نمی داد. حتی

تغییر داده باشند. بلکه تغییر اهداف زاینده آن شرایط و فرآیند تشدیدشونده بود. مانند منازعه ای است که ابتدا از یک نگاه بد و سپس از توهین و فحش و ضرب و جرح شروع می شود و در نهایت به قتل می انجامد، مگر اینکه عنصر ثالثی بیاید جلوی آن را بگیرد. البته اگر در این فرآیند بین دو نفر عقلانیت حاکم شود از ترس تبعات کوتاه می آیند، ولی وقتی این منازعه جمعی باشد این عقلانیت خیلی ضعیف می شود، چون همه فکر می کنند سهمشان از هزینه ای که بالا می رود ناچیز است. لذا بدون مسئولیت و نگرانی شعله نزاع را فروخته تر می نمایند. در ساخت کلان اجتماعی اگر ساختار به خودش واگذار شود، معمولاً نمی توان جلوی فرآیند تشدیدکننده را گرفت و در ۱۸ تیر هم آن ضرب و شتم عجیب و غریب که هر کسی را عصبانی و ناراحت می کرد، شروع فرآیند تشدیدکننده بود، در چنین حالتی دیگر هیچ حرفی منطقی نیست. هر کسی که شعار تندتری بدهد، با انگیزه های بیشتری به دنبال او می آیند. به همین دلیل گام ها را به جلو برمی دارد و این احساس هم به او دست می دهد که چون به هدفش نزدیکتر می شود باید باز هم شعار بالاتری دهد، ولی متوجه نیست که به مرور از جمع فاصله می گیرد و نیروها تقلیل می رود و جایی می رسد که تنها می شود و کاری از پیش نمی تواند برد. فاز اول اعتراضات به لحاظ سیاسی، اخلاقی، اجتماعی کاملاً قابل دفاع بود و پاسخ منطقی ظلم و ستمی بود که به دانشجویان شده بود، ولی هنگامی که در فرآیند تشدیدکننده افتاد به سرعت بعضی ها که فکر می کردند چیزی برای از دست دادن ندارند، شعارهای بالاتری دارند بنابراین ناگهان اوضاع برگشت یکی از انتقاداتی که هم اکنون به اصلاح طلب ها می شود این است که چرا از دانشجویانی که دستگیر شدند به طور گسترده و همه جانبه حمایت نمی کنند اما اینجا مسئله دانشجویان نیست مسئله این وضعیتی است که رخ داده اگر این وضعیت رخ نمی داد اصلاح طلبان تا آخر حمایت می کردند. آن کسی که در کوی چندین بار هو شده از لحاظ روانی بعدها نمی تواند به طور

**عاملین  
قتل های زنجیره ای  
پیش از اینکه  
از خشونت فردی  
علیه افراد لذت ببرند  
در واقع یک  
برنامه را  
انجام می دادند  
برنامه ای که  
حتی جزئیات آن نیز  
مشخص بوده  
و عامل برنامه  
وظیفه خود را  
انجام می داد**



در پرونده مهمی چون قتل های زنجیره ای هم شکایت بردن به این دستگاه قضایی کار عبثی است. زیرا اگر دستگاه قضایی منصف و بی طرفی وجود داشت، هیچ کس به خودش جرأت و جسارت انجام این جنایات را نمی داد. بنابراین چون چنین نیست، این جنایت رخ داده. در چنین شرایطی با مراجعه به دستگاهی قضایی می خواهید نتیجه ای بهتر از آنچه تا به حال نصیبمان شده، بشود؟

البته می توان با علم به این موضوع و صرفاً برای نشان دادن خشکی زمین این کار را انجام بدهیم، اما باید متوجه باشیم که دنبال این هدف هستیم و امیدوی به بیرون آمدن آب از این زمین نیست. خلاصه علت تامه و اصلی اکثر این وقایع ناکارآمدی دستگاه قضایی است. با وجود دستگاه قضایی مستقل کدام لباس شخصی جرأت ذره ای تعرض خواهد داشت؟ من تعجب می کنم از برخی دوستان که اصرار دارند با لباس شخصی ها برخورد شود؟

**پس دانشجویان چه باید می کردند، پیشنهاد شما چیست؟**  
هر پیشنهادی انتزاعی است، همان که رخ داد، اتفاق می افتاد چون آن وضعیت نتیجه حاکمیت ساختار مخرب بود. البته قدرت خاتمی خارج از این ساختار می توانست آن تغییر جهت دهد، لذا هیچ عقلانیت و هیچ تأثیری از افراد بر نمی آید. بعضی موقع ها خلبان متوجه نیست و هواپیما بجای مقصد جای دیگری می رود، در چنین حالتی برای جلوگیری و یا جبران اشتباه می توان کاری کرد. ولی گاهی هواپیما در حال سقوط است. در این حالت هیچ کاری نمی شود کرد دلیل آن این است که هواپیما در کنترل نیست. حالا یک وقتی خلبان می بیند در حال برخورد با کوه است و می تواند اوج بگیرد و به هر حال کاری کند، ولی در موقعیتی که همه دستگاه ها از کار افتاده، هیچ کنترلی روی هواپیما نیست چه می توان کرد؟ چه پیشنهادی مفید است؟ آن ساختار مخرب و آن موقعیت در فاجعه کوی شبیه چنین حالتی بود.

**تبعات فاجعه کوی دانشگاه را در حوزه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی چگونه ارزیابی می کنید؟**

تبعات ۱۸ تیر ناشی از انحراف آن است که در این زمینه هم باید اصلاحات را مورد سؤال قرار داد، نه دانشجو را به هر حال در حوزه سیاسی ناامیدی ایجاد کرد. چون وقتی که شیوه اصلاحی در پیش گرفته می شود، فرضتان این است که می خواهید مسائل از طریق مسالمت آمیز حل شود. حتی اگر ابعاد مسائل معلوم باشد و بدانیم در پس این خاکستر آتش سوزانی هست، اجماع بر این است که به مرور جلو می رویم تا آتش هم خاموش شود، ولی وقتی این اتفاق افتاد خیلی از پرده ها دریده شد و کنار رفت. آن طرف نسبت به اوضاع جری تر شد و در واقع ۱۸ تیر نقطه عطفی در مواضع آن طرف است. از سوی دیگر عده ای از نیروهای پشتیبان اصلاحات ناامید شدند. فرار جدی مغزها از ۱۸ تیر شروع شد، چون فرد دیگر انطباق پذیری خود را با جامعه از دست داده بود و چیزی به عنوان جامعه نمی دید که در آن هضم شود و تحت حمایت آن قرار گیرد و با آن ارتباط درستی برقرار بکند. اصلاح طلبان هم بعد از آن مجبور شدند کنترل شده تر و محافظه کارانه تر برخورد کنند، چون ممکن است کنترل از دست خود افراد هم بیرون رود. لذا افراد ملزم شدند در مورد وضعیت و آینده خود مسئولیت بپذیرند. در حوزه فرهنگی هم نتایج مهمی داشت دادگاه ضرب و شتم ها دستگیری دانشجویان و... در مجموع در حوزه فرهنگی آثار آن به شکل یأس و ناامیدی و انفعال خود را نشان داد. در حوزه سیاسی طرف مقابل رادیکال تر شد و اعتماد خود را به اصلاح طلبان بیشتر از دست داد. اما اگر ۱۸ تیر تا دوشنبه ظهر تمام می شد و یا ارتباط ساختار دانشجویی با اصلاحات آنقدر قوی بود که می توانست عقلانیت خود را به

رفتار دانشجویی انتقال دهد، قطعاً نتایج متفاوتی داشت. ولی واقعیت این است که نتوانست این کار را بکند و کماکان هم با شرایط کنونی نخواهد توانست. فاجعه تبریز هم مسئله خیلی مهمی بود که در کنار فاجعه کوی دانشگاه تهران به فراموشی سپرده شد. در حالی که اهمیت آن کمتر نبود. اگر چه انعکاس تبلیغی خیلی گسترده ای پیدا نکرد.

**آیا در واقعه تبریز مؤلفه ای متمایز از تهران درگیر بود؟**

نه مؤلفه جدایی نداشت، اما اهمیتش در آن بود که نشان داد تهران واقعه منفرد و واحدی نبوده. این بسیار بسیار کلیدی است و نشان از این دارد که آن حادثه قابل گسترش بوده است و علل گسترده تری از وقایع منحصر به فرد و ناگهانی دارد. اگر فقط تهران بود، می توانستیم بگوییم واقعه ای منحصر به فرد بوده و حالا دیگر تمام شده، ولی وقتی بلافاصله در تبریز هم این قضیه رخ می دهد آنجاست که می فهمیم یک فرایند و یک واقعیت اجتماعی در جریان است.

**آیا ۱۸ تیر موجد گرایش یا تفکر جدیدی شد چرا موضوع آثار هنری و ادبی قرار نگرفت؟ و خلاقیت هنری پیرامون آن شکل نگرفت؟**

اثر هنری به وسیله نخبه ها خلق می شود. این نخبه ها در فاجعه کوی غایب بودند. در واقع هیچ کس جرأت نکرد به دلیل عدم توانایی اش در این قضیه مشارکت کند. من معتقدم اگر دوشنبه تمام می شد، انتظار شما برآورده می شد. امروز معلوم نیست اصلاً راجع به جمعه و شنبه و یکشنبه باید نوشت یا راجع به دوشنبه و سه شنبه یا راجع به چهارشنبه. ببینید سه واقعه است که مرزهای آن مخلدوش شده. هر کسی با یکی از این وقایع همدلی و همراهی و همخواهی می کند. مرزها مخلدوش شده، بنابراین مفهوم مشترکی شکل نگرفته که راجع به آن اثر مشترک فرهنگی و هنری خلق شود به نظر من در این فضای تیره و تار هر کسی حرفی بزند و حتی به دلیل فضای بسته تمایل به افتراق و تمایز این فضاها نیز نیست. مثلاً به نظر خود من کلیدی ترین محور این اتفاق شب اول است که مسئله ای بسیار اساسی است، شب اول واقعه ای است که همه به آن توجه داشتند و آن فاجعه می توانست همه ملت را بسیج کند که این چه اتفاقی است که رخ داد. من فکر می کنم اگر همانجا فاجعه کنترلی می شد، هیچ کس از این واقعه خوشحال نمی شد. حتی مخالفان اصلاحات هم نگران بودند، ولی روزهای بعد تعبیر دیگری بر اصل جنایت مسلط شد و اصل داستان را پاک کرد. خلاصه آنکه این مرزها در قضیه مخلدوش شده است.

**جایی اشاره کردید که مخالفان اصلاحات در ۱۸ تیر ماه تغییر کلی تاکتیکی دادند.**

بله، البته نه به این معنا که آن شب تصمیم گرفتند. بلکه به مرور به این نتیجه رسیدند و این نتیجه در اردیبهشت بعد خودش را نشان داد، ولی ریشه آن ۱۸ تیر بود. شاید فکر می کردند در انتخابات مجلس ششم می توانند با شیوه های نیمه دموکراتیک به نتیجه برسند، اما نتایج مجلس ششم ضربه کاری تر را گذاشت، ولی ۱۸ تیر ریشه این جهت گیری بود.

**راجع به لباس شخصی ها و جامعه شناسی آنها چگونه می اندیشید؟**

بعضی از دوستان تحلیل می کنند که آنها نیروهای حاشیه رفته هستند، من چنین عقیده ای ندارم. اینها زاینده های قدرت هستند و هیچ چیز دیگری نیستند. آنها زاینده قدرت هستند و با اراده قدرت به سرعت جمع می شوند. اینجا مثل آمریکای لاتین نیست، آمریکای لاتین لباس شخصی هایی هستند که هیچ قدرتی نمی تواند با آنها برخورد کند. ولی در ایران لباس شخصی ها به دستور قدرت یک شبه جمع می شوند و چندان منشأ حاشیه ای شدن ندارند.

**لباس شخصی ها  
زاینده قدرند  
و با اراده قدرت  
به سرعت  
جمع می شوند**

